



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳۰	تاریخ	۱۴۰۴/۰۸/۲۵
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره				
عنوان ۵	استدلال به روایات برای حجیت خبر در موضوعات				
عنوان ۶	طریق دوم: تمسک به روایات خاصه در مورد موضوعات				
عنوان ۷	بررسی روایات چهاردهم تا شانزدهم				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، بحث روایات دال بر حجیت خبر ثقه در موضوعات پیگیری شد. در ادامه بررسی روایات باب، روایت چهاردهم مربوط به اخبار یک شخص به طلوع فجر در ماه رمضان مورد تحلیل قرار گرفت. استدلال به این روایت با این اشکال رد شد که مُخْبَرُ به (طلوع فجر) یک امر محسوس است و اخبار از امر محسوس، فی نفسه موجب علم و یقین برای سامع است؛ در حالی که بحث حجیت، ناظر به حجیت تعبیدی خبر غیر علم آور است.

سپس، دلالت روایت پانزدهم مربوط به عزل وکیل تام دانسته شد. در این روایت، شارع خبر ثقه را در کنار علم به عنوان یکی از دو طریق اثبات عزل و پایان وکالت قرار داده است. این جانشین سازی خبر ثقه به جای قطع طریقی، دلالت صریح بر حجیت تعبیدی و کاشفیت تامه خبر ثقه در موضوعات دارد.

روایت شانزدهم، اخبار «مسلم صادق» به تغییر در وصیت متوفی نیز دارای دلالت تام تشخیص داده شد؛ زیرا امام علیه السلام به صراحت به راوی فرمودند که باید به آن خبر واحد صادق ترتیب اثر دهد و بخشی از مال را صدقه دهد.

در جمع بندی نهایی، با ضمیمه کردن این دو روایت به سه روایت مورد قبول قبلی، مجموع روایات دارای دلالت تام بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، پنج مورد برشمرده شد. در نقد نظر استاد شهید که تنها دو روایت اخیر را سالم می دانستند، بیان شد که علاوه بر کافی بودن پنج روایت برای اثبات مدعا، اساساً تعلیق حکم بر «وثوق» در این روایات، دلالت بر «علیت» دارد و همین علیت، خود برای اثبات «تعمیم» حجیت خبر ثقه به همه موضوعات کافی است.



سخنان ابتدایی

در روایت است از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آنچه مرحوم مجلسی در بحار الأنوار روایت می کند:

«مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنْ اسْتَحَلَ حُرَامَهُ»^۱؛

به قرآن ایمان نیاورده است کسی که آنچه را قرآن حرام کرده، حلال بشمارد.

ظاهراً مراد از این «استحلال حرام» آن است که کسی حرام را حلال بداند؛ نه صرف ارتکاب حرام. چون ممکن است کسی مؤمن به قرآن باشد، منتها مسامحتاً لغزشی داشته باشد. در قرآن کریم نیز اصحاب «لَمَم» مورد بخشش الهی قرار می گیرند، بنا بر آنچه آمده است:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ...»^۲؛

همان ها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند، جز گناهان صغیره [که گاه آلوده آن می شوند]....

«لَمَم» همین معاصی خُرد است که غالب انسان ها در رفتارهای روزانه خود گرفتار آن می شوند و معمولاً ناشی از تسامح یا غفلت است. ولی «استحلال حرام» بدین معناست که کسی حرام خدا را حلال بداند.

از مصادیق این استحلال، همین اموری است که در این روزها ما واقعاً گرفتار آن هستیم. مانند اینکه طلبه ای عمامه به سر است و می گوید که نهی از منکر «بالید» واجب نیست. این سخنانی که بر زبان می آورند که «حجاب اجباری» و اینکه به راحتی استدلال می کنند که «در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه کسی می آمده است که به زور کسی را باحجاب کند؟»؛ باید گفت: این طور نیست.

اولاً، شما یک مورد بیاورید که در آن زمان ها، فردی بی حجاب علناً مرتکب بی حجابی شده باشد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برابر آن سکوت کرده باشند. شما باید این را بیاورید؛ نه آنکه ادعا کنید که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله سابقه ندارد یا اتفاق نیفتاده است که با استعمال قدرت یا با اعمال قدرت، از بی حجابی ممانعت کرده باشند.

شما اول بگویید بی حجابی در کجا رخ داده است در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله؟ آنوقت دلیل بیاورید که در آن مورد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در برابر این بی حجابی سکوت کرده و اعمال قدرت نکرده اند. این را باید بیاورید.

این گرفتاری هایی که ما داریم، از این آخوندهای بی سواد است که گاهی تریبون به دست می گیرند، یا اصلاً به عمد به آنان موقعیت می دهند. چنین فردی در این حد سواد ندارد که بفهمد اگر بخواهد عدم وجوب نهی از منکر «بالید» را نسبت به مسئله بی حجابی جهری اثبات کند، باید موردی را بیابد که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام در جایی، یک زن که مرتکب بی حجابی جهری شده، در خیابان تردد می کرده است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام جلوی او را نگرفته اند. این را باید بیاید اثبات کند.

۱. بحار الأنوار؛ ج ۷۴، ص ۱۵۹.

۲. سوره نجم: ۳۲.

در آن زمان اساساً بی حجابی ای نبوده است که کسی بخواهد بگوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله چرا جلوی آن را نگرفته اند. جلوی چه چیزی را بگیرند؟ بی حجابی ای وجود نداشته است که بخواهند جلوی آن را بگیرند. این یک نکته. نکته دیگر اینکه مگر مراحل ثلاثه امر به معروف و نهی از منکر از مسلمات نیست؟ این در روایات ما متواتر است؛ چون بین تمام مسلمین روایتش متواتر است که می فرماید:

قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ شَيْءٌ مِنَ الْإِيمَانِ»؛

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس از شما منکری ببیند، باید آن را با دست خود تغییر دهد؛ و اگر نتواند، با زبان خود؛ و اگر نتواند، با قلب خود [آن را ناپسند بشمارد]. و جز این، هیچ چیز از ایمان باقی نمی ماند.

اول «فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ»؛ یعنی به قوه. «ید» که اینجا ید من و شما نیست. «ید» یعنی بالقوه، با سلطان، با قدرت. حالا حتی «بِلِسَانِهِ» هم انجام نمی دهند و این گرفتاری بزرگی است که ما داریم.

در این روایت رسول اکرم می فرماید: «مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنْ اسْتَحَلَّ حَرَامًا». حال هر چه هم قرآن بخوانی، هر چه هم آیه بخوانی، هر چه هم این سو و آن سو صحبت از قرآن کنی، چه فایده دارد وقتی حرام خدا را، که عبارت از منکرات الهی باشد، کسی بگوید که نه، واجب نیست نهی از منکر «بالید». بگوید باید بگذارید خودش، منکر خود به خود از بین برود. این از منکرات خدا است. می گوید که واجب نیست نهی از منکر «بالید» و اسمش را می گذارند «حجاب اجباری».

به هر حال، امیدواریم خدای متعال ما را هدایت کند. و تعارف هم ندارد. بسیاری از این گرفتاری هایی که ما در جمهوری اسلامی داریم، نشئت گرفته از عدم رعایت موازین شرعی است؛ در همه این عرصه ها. چه در عرصه اقتصاد، چه در عرصه فرهنگ، چه در عرصه خانواده. تحت عنوان کارشناسی، حرام را حلال می کنند، حلال را حرام می کنند.

سالیان سال، اینها مسئله کنترل مولید را در این مملکت اجباری کردند. می رفتند در روستاها زن ها را عقیم می کردند. بالا جبار عقیم می کردند. سال ها، قریب به ۲۰ سال. نسل کشی در این مملکت راه افتاد که در هیچ جای دنیا سابقه ندارد. در هیچ جای دنیا به این شکل نبوده است. زن به بیمارستان برای وضع حمل می رفت، رحم او را می بستند. مردها را عقیم می کردند. زن ها را عقیم می کردند. حالا پشیمان شده اند.

همان روز گفتیم که آیه صریح است و می فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾^۲؛

و فرزندانتان را از فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می دهیم.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾^۳؛

و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید! ما آنها و شما را روزی می دهیم.

۱. عوالي اللئالي؛ ج ۱، ص ۴۳۱.

۲. سورة انعام: ۱۵۱.

۳. سورة اسراء: ۳۱.

یک تعبیر، «مِنْ اِمْلَاقٍ» است و تعبیر دیگر، «خَشِيَّةَ اِمْلَاقٍ»؛ اینها دو جور است. آنجایی که «مِنْ اِمْلَاقٍ» دارد، می فرماید: «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِيَاَهُمْ». آنجا که می فرماید، «خَشِيَّةَ اِمْلَاقٍ»، می فرماید: «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَاِيَاَكُمْ». خیلی دقت دارد قرآن کریم. فرق است بین «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَاِيَاَهُمْ» که اینجا «مِنْ اِمْلَاقٍ» است؛ و آنجا که می فرماید: «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَاِيَاَكُمْ» که اینجا «خَشِيَّةَ اِمْلَاقٍ» است.

این همه تأکید دارد و می فرماید:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۱

به یقین آنها که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ [زیرا] آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود تحریم کردند؛ و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند؛ و [هرگز] هدایت نیافته بودند.

این همه آیات در این زمینه آمده است.

به هر حال. بسیاری از گرفتاری های ما نشئت گرفته از سلطه تکنوکرات ها بر مجاری امور مملکت و بعد، توجیه های به اصطلاح علمی، ولی در حقیقت غیر علمی، و توجیه های برخاسته از تفکر غربی است. این توجیه ها را آوردند و «ضرورت» درست کردند. اینجا ضرورت دارد. آنجا ضرورت دارد. اضطراب داریم. اضطراب های بی مورد درست کردند.

مرور درس پیشین

بحث ما در روایات داله، یا روایاتی بود که به وسیله آنها بر اثبات حجیت خبر ثقه در موضوعات استدلال می شود و ما سیزده روایت را بحث کردیم.

روایت چهاردهم: خبر دادن به طلوع فجر

روایت چهاردهم، روایتی است که مرحوم صدوق روایت می کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - وَأَصْحَابُهُ يَتَسَخَّرُونَ فِي بَيْتٍ فَنَظَرُوا إِلَى الْفَجْرِ فَنَادَاهُمْ أَنَّهُ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ فَكَفَّ بَعْضُ وَظَنَ بَعْضٌ أَنَّهُ يَتَسَخَّرُ فَأَكَلَ. فَقَالَ: يُتِمُّ وَيَقْضِي»^۲؛

عیص بن قاسم می گوید: از امام صادق عليه السلام درباره مردی پرسیدم که در ماه رمضان بیرون آمده بود، و یارانش در خانه ای مشغول سحری خوردن بودند. او نگاهی به آسمان کرد و دید که فجر طلوع کرده است. به آنها ندا داد که «فجر طلوع کرده!». برخی خوردن را ترک کردند و برخی گمان کردند او شوخی می کند، پس خوردند. امام فرمود: باید روزه را ادامه دهند، اما قضای آن روز نیز بر آنان واجب است.

۱. سوره انعام: ۱۴۰.

۲. وسائل الشیعة؛ کتاب الصوم، ابواب ما یمسک عنه الصائم، ب ۴۷، ح ۱.

تقریب استدلال به روایت

تقریب استدلال به این روایت، چنین است: اینکه می فرماید «یَقْضَى» (باید قضا کند)، وجه آن چیست که باید قضا کند؟ تنها وجهی که برای وجوب قضا وجود دارد این است که باید به سخن آن شخصی که گفت «طَلَعَ الْفَجْرُ» عمل می کرد. باید ترتیب اثر می داد. ترتیب اثر نداد، پس قضا بر او واجب است. اگر سخن او مبنی بر «قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ»، حجت نبود، وجهی برای وجوب قضا وجود نداشت. پس استدلال به این روایت، به این تقریب است.

اشکال بر استدلال: علم آور بودنِ خَبَر از امر محسوس

ما به این استدلال اشکال داریم؛ یعنی این تقریر را در استدلال به آن کافی نمی دانیم. زیرا این «أَنَّهُ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ»، یعنی طلوع فجر، یک امر محسوس است. وقتی این شخص خبر داد «طَلَعَ الْفَجْرُ»، این خبر به گونه ای است که او هم اگر ملتفت بود، می فهمید که فجر طلوع کرده است؛ یعنی برایش علم حاصل می شد. یعنی اگر نبود که این شخص گمان کرد که او شوخی می کند، علم حاصل می شد؛ یعنی این خبر، فی نفسه خبر موجب علم است. شما در را بسته اید و در اتاق هستید. یکی آمد گفت: فجر طلوع شده است. یا یکی گفت: آفتاب زده است. آن کسی که در اتاق نشسته است، وقتی کسی از بیرون می آید و می گوید آفتاب زده است، اگر بیرون برود، برای او علم حاصل می شود که بله، آفتاب زده است؛ چون امر محسوس است. اینجا، جایی برای دروغ گفتن و جایی برای حمل بر خلاف نیست. این گونه خبر، خبر موجب علم است. چون خبر موجب علم است، لذا باید به آن عمل می کرد.

پرسشگر: ...

استاد: خلاصه، علت اینکه این خبر در اینجا ترتیب اثر بر آن داده شده و گفته شده است که باید به آن ترتیب اثر داده بشود، این است که این خبر، خبری است که فی ذاته خبر موجب علم است؛ خبر علم آور است. اینجا حجیت آن، نه از باب تعبد است؛ نه از این باب است که بگویند چون خبر واحد است، «حَتَّىٰ لَوْ لَمْ يَوْجِبِ الْعِلْمُ» باید به آن عمل کنی؛ یعنی حجیت تعبدی این است. حجیت تعبدی این است که اگر علم آور هم نباشد، باید به آن عمل کرد. این خبری که در اینجا آورده شده، خبر موجب علم است. «طَلَعَ الْفَجْرُ» است. «طَلَعَ الْفَجْرُ» چیزی است که برای همه محسوس است؛ برای همه محسوس است. این خبر، موجب علم است و لذا است که به این روایت هم نمی شود استدلال کرد.

پرسشگر: ...

استاد: نه، می گوید او خیال کرده که آن مخبر دارد مسخره می کند؛ اما خبر، خبر علم آور است. پرسشگر: همین که خیال کرده که مسخره می کند، دلیل بر این است که خبر علم آور نیست دیگر. اگر خبر علم آور بود، دیگر خیال تمسخر نمی کرد.

استاد: او خیال می کرد که آن مخبر در این اخبار، دارد مسخره می کند. این گمان او، به این معنا نیست که خبر علم آور نیست. خود این خبر، فی نفسه علم آور است.

به عبارت دیگر، ما بحث مفصلی در اوایل مباحث الفاظ، در دلالت های فعلی و دلالت های قولی داشتیم. اینها دو گونه دلالت هستند. ما یک دلالت قولی داریم؛ که در آنجا می بینیم قول او دال هست یا دال نیست. یک مسئله هم دلالت فعلی

داریم. اینکه می‌گوید «مسخره می‌کند»، یعنی فعل او، فعل مسخره‌آمیز است؛ نه اینکه قول او کاشف نیست. قول او که کاشف است. خود قول، فی نفسه کاشفیت از واقع دارد و کاشفیت علمی هم دارد. ما با قول او کار داریم؛ با دلالت قولی او کار داریم. باید فرق گذاشت بین اینکه دلالت فعلی او چه دلالتی است و اینکه دلالت قولی او چه دلالتی دارد. دلالت فعلی او، یعنی دلالت فعل. فعل، دلالت بر «جد» دارد؛ فعل، دلالت بر جدی بودن دارد. می‌گوید او خیال کرد این فعل مخبر جدی نیست. فعلش جدی نیست؛ اما کاشفیت قول او که سر جایش هست و کاشفیت ه دارد. ولو «عَنْ جِدِّ» نباشد، اما کاشفیت که دارد؛ و کاشفیت علمی است. در اینکه این اخبار «عَنْ جِدِّ» است، او اشتباه کرده است. بی جهت اشتباه کرده است.

پرسشگر: ...

استاد: می‌گوییم که اصلاً این دلالت بر حجیت قول ندارد. چون در اینجا این قول، قولی است که فی نفسه - اگر مسئله احتمال مسخره بودن نباشد - خبرش علم‌آور است. این مسئله احتمال مسخره بودن، ارتباطی به کاشفیت ندارد. ما گفته‌ایم که سه دلالت تصدیقی داریم، برخلاف استاد شهید، برخلاف میرزای نائینی که به دو دلالت تصدیقی قائل هستند: یک دلالت تصدیقی، دلالت تصدیقی تفهیمی، و یک دلالت تصدیقی جدی. ما می‌گوییم نه، سه دلالت تصدیقی داریم: دلالت تصدیقی استعمالی، تفهیمی، جدی. دلالت‌های جدیه از چه چیزی کشف می‌کند؟ کشف می‌کند از اینکه اراده تفهیم طرف، این اراده تفهیم، جدی است. اراده تفهیم من جدی است. اراده تفهیم من از روی، مثلاً، شوخی نیست، از روی توریه نیست. اینجا شخص دلالت تصدیقی جدی داشته است اما شخص دیگر اشتباه کرده و خیال کرده است دلالت جدی ندارد. او اشتباه کرده است. اما خود کلام که دلالت جدی تصدیقیه دارد؛ او که مسخره نکرده بوده است. خود قول او، قول علم‌آور بوده است. این اخبار، اخبار علم‌آور بوده است؛ لولا اینکه این شخص خیال کرد که مسخره هست. لذا بقیه چه کردند؟ بقیه امساک کردند. چرا بقیه امساک کردند؟ چون برایشان علم‌آور بود. علم برایشان حاصل شد. این خبر، فی نفسه علم‌آور بود. این شخص یک اشتباهی کرده است در چه؟ در اینکه حمل کرده این را بر عدم جد. این حمل کردن بر عدم جد، اشتباه بوده است. شما نمی‌توانید فعل کسی را حمل بر عدم جد کنید. حمل بر عدم جد، یک رفتار غیر عقلایی است. عقل، رفتار انسان عاقل هوشیار را حمل بر جد می‌کنند. این قاعده عقلایی است که وقتی کسی سخنی می‌گوید، دارد جدی می‌گوید. کسی راهی که می‌رود، کسی دارد راه می‌رود، یک کسی دارد رفتاری می‌کند؛ رفتار او جدی است. کسی چیزی را امضا می‌کند؛ می‌گویند این دارد جدی امضا می‌کند. اگر بعداً بیاید بگوید: «نه، من که این امضا را کردم، جدی نبود؛ می‌خواستم تمرین امضا کنم»، هیچ کس قبول نمی‌کند. حمل فعل عاقل بر جد، یک اصل عقلایی است. او اشتباه کرده است که به این اصل عقلایی عمل نکرده است.

پرسشگر: ...

استاد: یعنی شما می‌خواهید این را به روایت اضافه کنیم؟ ما هیچ وقت نباید از خودمان به روایت چیزی اضافه کنیم. در روایت دارد می‌گوید: «فَنَادَاهُمْ أَنَّهُ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ». نمی‌گوید: «فَضَحِكَ وَ فَنَادَاهُمْ». کجا «فَضَحِكَ» دارد؟ روایت نمی‌گوید او مسخره کرده بود؛ می‌گوید او «خیال کرده بود» که او دارد مسخره می‌کند. پس این خیال او، خیال بی‌موردی است؛ یعنی حمل بر عدم جد کرده است. این حمل بر عدم جد او، حمل بی‌جایی است. آیا می‌شود شما فعل یک کسی را حمل بر عدم جد کنید؟ یک توهمی برایش حاصل شد. به این توهم، اعتباری نیست.

خلاصه، از این روایت نمی شود چنین استفاده ای کرد.

روایت پانزدهم: حجیت خبر ثقه در عزل وکیل

روایت پانزدهم از روایات باب، روایتی است که مرحوم صدوق به اسناد صحیح روایت می کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ... «إِنَّ الْوَكِيلَ إِذَا وُكِّلَ ثُمَّ قَامَ عَنِ الْمَجْلِسِ فَأَمَرَهُ مَا ضَرَّ أَبْدَأَ الْوَكَاةُ ثَابِتَةً حَتَّى يَبْلُغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوَكَاةِ بِثِقَةٍ يُبْلَغُهُ أَوْ يُشَافَهُ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَكَاةِ»؛

هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمود: وقتی وکیل، وکالت را پذیرفت و از مجلس برخاست، کار او همواره نافذ است و وکالت ثابت است تا زمانی که خبر عزل به او برسد؛ چه این خبر را شخص مورد اعتماد به او برساند، چه خود موکل به صورت حضوری او را از وکالت عزل کند.

این روایت در باب توکیل وکیل و عزل وکیل آمده است. اینکه می فرماید اگر خبر ثقه آمد و گفت تو وکیل نیستی، دیگر وکیل نیست، یعنی فسخ وکالت به وسیله اخبار ثقه حاصل می شود. مرحوم صاحب وسائل در ذیل این روایت چنین می فرماید:

«فيه دلالة على العمل بخبر الثقة، وعلى أنه يفيد العلم كالمشاهدة، وتقديمه عليها كانه لبیان هذا المعنى والاهتمام به»؛

این روایت دلالت دارد بر اعتبار خبر ثقه؛ و اینکه خبر شخص مورد اعتماد همانند گفتار مستقیم، موجب علم و حجت است. و تقدیم خبر ثقه بر مشافهه [در نقل روایت] برای بیان این نکته و تأکید بر اهمیت آن است.

استدلال به این روایت در اثبات حجیت خبر ثقه به این تقریب است: گفته می شود که اینجا خبر ثقه قائم مقام قطع موضوعی شده است؛ یعنی قطع وکیل به عزل. او تا قطع پیدا نکند به عزل، وکیل است. به او گفتن: «تو وکیل نیستی». چه زمانی این وکالتش تمام می شود؟ وقتی که علم پیدا کند که او را عزل کرده اند. این علم اینجا، موضوع فسخ وکالت است. یعنی «إِنْ عَلِمْتَ بِأَنَّكَ لَسْتَ وَكِيلاً» یا «إِنْ عَلِمْتَ بِالْفَسْخِ فَأَنْتَ مَعزول». موضوع فسخ وکالت، علم به عزل است. علم به عزل، موضوع است و در موضوع فسخ وکالت اخذ شده است.

در این روایت، اخبار ثقه را جای همین علم موضوعی قرار داده است؛ یا به عبارت دیگر در حکم علم موضوعی قرار داده است. یعنی دو چیز را در موضوع اخذ کرده است: یکی علم به فسخ - که گفت «يُشَافَهُ بِالْعَزْلِ» -، دیگری خبر ثقه را در موضوع اخذ کرده است. این علم موضوعی، علم طریقی است؛ یعنی «إِنْ عَلِمْتَ عِلْماً طَرِيقاً بِالْعَزْلِ فَأَنْتَ مَعزول». حالا می گوید که خبر ثقه هم جای این علم طریقی را می گیرد.

اگر گفت خبر ثقه جای علم طریقی را می گیرد، این همان معنای حجیت است. یعنی ما اینجا خبر ثقه را به اندازه علم، کاشف می دانیم، مثل علم، کاشف می دانیم؛ مثل علم، طریق می دانیم. این همان معنای حجیت است. طریقت بخشیدن یا کاشفیت تامه به خبر واحد بخشیدن، همان معنای حجیت است. خبر واحد، فی نفسه کاشف تام نیست. اما وقتی گفتند

این کاشف تام است، و اگر شارع گفت این را کاشف تام فرض می‌کنیم، یعنی آن را حجت قرار می‌دهیم. پس روایت بر حجیت خبر ثقه در موضوع دلالت دارد.

به نظر ما، دلالت روایت بر اثبات حجیت خبر ثقه در موضوع، تام است. مرحوم آیت الله صدر رحمته الله علیه استاد ما، هم دلالت این روایت را بر حجیت خبر ثقه در موضوع قبول دارند؛ این روایت و روایت بعدی را که اکنون می‌خوانیم. ایشان می‌گویند از همه روایات باب، ما فقط دلالت این دو روایت را می‌توانیم برای اثبات حجیت خبر ثقه، سلیم بدانیم. البته ما پیش‌تر هم اشاره کردیم که نه، سه روایت دیگر هم داریم که دلالتشان تام است.

روایت شانزدهم: خبر ثقه در تغییر وصیت

روایت شانزدهم از روایات باب، چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي دَنَانِيرُ وَكَانَ مَرِيضًا فَقَالَ لِي إِنْ حَدَّثَ بِي حَدَّثْتُ فَأَعْطُ فَلَنَا عَشْرِينَ دِينَارًا وَأَعْطَى أَخِي بَقِيَّةَ الدَّنَانِيرِ فَمَاتَ وَلَمْ أَشْهَدْ مَوْتَهُ فَأَتَانِي رَجُلٌ مُسْلِمٌ صَادِقٌ فَقَالَ لِي إِنَّهُ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ انْظُرِ الدَّنَانِيرَ الَّتِي أَمَرْتُكَ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِي فَتَصَدَّقَ مِنْهَا بِعَشْرَةِ دَنَانِيرٍ أَقْسَمُهَا فِي الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَعْلَمْ أَخُوهُ أَنَّ عِنْدِي شَيْئًا فَقَالَ أَرَى أَنْ تَصَدَّقَ مِنْهَا بِعَشْرَةِ دَنَانِيرٍ»؛

اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره‌ی مردی پرسیدم که دینارهایی نزد من داشت و بیمار بود. گفت: «اگر برایم حادثه‌ای رخ داد، بیست دینار به فلان شخص بده، و بقیه دینارها را به برادرم برسان». آن مرد مرد، اما من هنگام مرگش حضور نداشتم. سپس مردی مسلمان و راستگو نزد من آمد و گفت: «او به من دستور داد از سوی او به تو بگویم: دینارهایی را که گفته بودی به برادرم بدهم، ده دینار از آن را در راه مسلمانان صدقه بده» و برادرش هم نمی‌دانست که نزد من چیزی هست. اسحاق می‌گوید: امام فرمود: باید از آن مال ده دینار صدقه بدهی».

این خبر مربوط به ابواب وصایا است. «صادق» که در اینجا گفته شده، به معنای «ثقه» است. امام فرمود: باید ترتیب اثر بدهی به سخن آن مسلمانی که آمد خبر داد که او گفته است باید به مسلمین صدقه بدهی و ۱۰ دینار از این دینارهای باقی‌مانده را باید بین مسلمین تقسیم کنی. این روایت دلالت دارد بر حجیت این خبر. و این اخبار، اخبار در موضوع هم هست؛ اخبار در حکم نیست.

سند روایت درست است، دلالتش هم تام است. بنابراین، این دو روایت آخری، دلالتشان تام است و اشکالی ندارد.

جمع‌بندی روایات دال بر حجیت خبر ثقه در موضوعات

ما سه روایت دیگر را هم گفتیم دلالتش تام است. اولین روایت از روایاتی که گفتیم دلالتش تام است - البته استاد شهید قبول نمی‌کرد، اما ما مناقشه کردیم و تمامیت دلالت آن را اثبات کردیم - روایت حفص بختری بود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْأُمَّةَ مِنْ رَجُلٍ فَيَقُولُ لِي لَمْ أَطَاهَا، فَقَالَ: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»^۱؛

از حفص بن البختری از امام صادق عليه السلام نقل است: درباره مردی پرسیدند که کنیزی را از شخصی خریداری کرده است، و فروشنده می گوید: من با او آمیزش نکرده ام. امام فرمود: اگر به او اعتماد دارد، اشکالی ندارد که با آن کنیز نزدیکی کند.

گفتیم در اینجا «لَا بَأْسَ» را متفرع بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ» کرده است و این وثوق، وثوقِ مُخْبِرِی است و دلالت دارد بر حجیت خبر. بلکه بر اینکه - حالا ما خواهیم گفت - این «إِنْ وَثِقَ بِهِ»، اصلاً دلالت آن بر تعمیم هم درست است؛ چون «لَا بَأْسَ» را بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ» تعلیق کرده است.

روایت دومی که ما گفتیم دلالتش تام است، موثقه سماعه بود:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثِقَةً أَوْ غَيْرَ ثِقَةٍ فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ أَمْرَاتِي وَلَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ثِقَةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ»^۲؛

از امام عليه السلام پرسیدم درباره مردی که با زنی ازدواج کرده یا متعه نموده است، سپس مردی - خواه ثقه باشد یا نباشد - به او خبر می دهد که: این زن، همسر من است و من بیّنه و شاهده ندارم. امام فرمود: اگر آن خبر دهنده ثقه است، با او (زن) نزدیکی نکند؛ اما اگر ثقه نیست، سخنش پذیرفته نمی شود.

باز هم گفتیم تعلیق «فَلَا يَقْرَبُهَا» بر «إِنْ كَانَ ثِقَةً» - که ضمیر آن به مخبر بازمی گردد نه به خبر - ظهور در حجیت خبر ثقه دارد.

روایت سوم نیز روایت علی بن یقطين بود:

عَلِيٌّ بْنُ يَقِطِينَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ يَلِي صَدَقَةَ الْعُشْرِ عَلَى مَنْ لَا بَأْسَ بِهِ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ ثِقَةً فَمُرُهُ أَنْ يَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ثِقَةً فَخُذْهَا مِنْهُ وَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا»^۳؛

علی بن یقطين می گوید: از امام کاظم عليه السلام درباره کسی که مسئول زکاتِ عُشَر است [و وظیفه جمع آوری یا پرداخت آن را برعهده دارد] پرسیدم؛ آیا می توان آن را به کسی سپرد که «بی اشکال» باشد؟ امام فرمود: اگر مورد اعتماد است، به او بگو که زکات را در جای خودش بگذارد. اما اگر ثقه نیست، آن را از او بگیر و خودت در جای مناسب قرار بده.

باز هم این «إِنْ كَانَ ثِقَةً»، گفتیم به دلالت التزامی، دلالت دارد بر اینکه «فَإِنْ أَخْبَرَهُ بِأَنَّهُ قَدْ وَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَاقْبَلْ قَوْلَهُ».

روایت چهارم و پنجم، همین دو روایات اخیری بود که امروز خواندیم. بنابراین در مجموع پنج روایت را می شود گفت که دلالت بر حجیت خبر ثقه دارد.

۱. همان، کتاب النکاح، ابواب نکاح العبد، ب ۶، ح ۱.

۲. همان؛ ابواب عقد النکاح، ب ۲۳، ح ۲.

۳. همان؛ کتاب الزکاة، ابواب المستحقین للزکاة، ب ۳۵، ح ۱.

استاد شهید رحمته الله می فرماید که فقط به دو روایت از این روایات، می توان استدلال نمود و با دو روایت نمی شود الغای خصوصیت کرد و گفت پس بنابراین در همه جا خبر ثقه در موضوع حجت است.

ما اینجا دو سخن داریم. یکی اینکه تعداد روایات پنج تا است، نه دو تا. دوم اینکه - حالاً این را فردا بیشتر توضیح خواهیم داد - در عبارت روایت، تعلیق جواز عمل بر وثوق است که دلالت بر علیت دارد. این دلالت دارد بر اینکه علت عمل به خبر واحد، ثقه بودن آن است. اگر این دلالت را ما قبول کنیم، اصلاً خود روایت دلالت بر تعمیم دارد. خود روایت دلالت بر عموم دارد؛ یعنی می شود از روایت، تعمیم استفاده کرد. یعنی اگر علیت فهمیدیم از روایت، که علت قبول خبر، ثقه بودن مخبر است، «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ»، قابل تعمیم خواهد بود. حالاً این را فردا بیشتر توضیح خواهیم داد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرین

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی